



زنانی که با انقلاب زنده شدند

فاطمه مرادی
خبرنگار



انقلاب به دگرگونی در صنعت و سیاست یا اندیشه و فرهنگ معنا شده است. این تحول می‌تواند توأم با خشونت و جبر یا با ایدئولوژی و اختیار همراه باشد تا اعضای یک جامعه را به انتخاب آگاهانه و یکپارچگی سوق دهد. انقلاب اسلامی ایران از دسته دوم انقلاب‌های دنیاست. اندیشه و دیدگاه امام خمینی (ره) علاوه بر اینکه موجب بیداری دل‌های مردم شد در حوزه جامعه «زنان»، تحولات شگرف و درخشانی را رقم زد. چه بسیار زنانی که اسلام و انقلاب را با اختیار و آگاهی پذیرفتند و چه بسیار بانوانی که تحصیل علم و نقش‌آفرینی اجتماعی را با انقلاب اسلامی به دست آوردند. در گوشه، گوشه ایران زنانی هستند که روایت‌هایی شنیدنی از جوانی‌هایشان دارند. قصه روزهایی که با تفکر امام (ره) آشنا شدند و زندگی جدیدی را از سر گرفتند.

سیده طیبہ سجادی، مدرس حوزه علمیه

طیبہ سجادی سال ۱۳۳۱ در فرسنگان کرمان به دنیا آمد. مقطع ابتدایی را که تمام کرد، به علت فضای نامناسب کلاس‌ها به تحصیل حضوری ادامه نداد. از آن به بعد سیدجلال (برادر هم‌سن طیبہ) معلم جدیدش شد. هر درسی را که در مدرسه خواند به خواهرش یاد داد. این علم‌آموزی تا اوایل انقلاب ادامه پیدا کرد و او بعد از گذراندن مقطع دیپلم وارد حوزه علمیه خاوران شد. بعد از وصلت برادرش با خانواده آیت‌الله سعیدی، نام امام را شنید و صحبت‌های او را دنبال کرد. از آنجایی که خانواده مذهبی‌اش هیچ‌گاه منعی برای تحصیل و نقش‌آفرینی او نداشتند و خودش توصیه امام به فعالیت زنان را شنیده بود؛ مبارزات سیاسی‌اش را آغاز کرد. طیبہ و برادرش شروع به نوشتن و پخش اعلامیه و نوار کردند که ساواک سیدجلال را دستگیر و هشت ماه زندانی کرد.

مسئولیت سخت و زمانبر دست‌نویسی اعلامیه‌ها به دوش طیبہ افتاد. گشت و مغازه عکاسی‌ای را پیدا کرد تا اعلامیه‌ها را برایش کپی کند. از همان موقع با برادرش قرار نانوشته‌ای گذاشت: «اگر مأمور منو دستگیر کرد، شما جلونیا. برو خونه و بچه‌ها ما با تمام کتاب‌ها با خودت ببر. به شوهرم بگو خونه نیاد.» آن شب وقتی طیبہ پایش را توی مغازه عکاسی گذاشت دستگیر شد. خانه‌اش را حسابی گشتند و چیزی پیدا نکردند، کاغذی جلوبیش گذاشتند تا تعهد بدهد دیگر تکرار نمی‌شود. به ذهنش رسید با دست چپ بنویسد تا خطش را شناسایی نکنند. شروع کرد به نوشتن و هرچه مأمور دادوبیداد راه انداخت که با دست راست بنویس، گفت سواد ندارد و چپ‌دست است.

آن شب توی اتاق تاریک شهربانی با خودش حساب و کتاب کرد تا بفهمد چند روز دیگر زنده است. جوابش شد یک ماه تا وقتی که چنین هشت‌ماهه‌اش را به دنیا بیاورد. اما دنیا برایش چیز دیگری خواست. صبح فردا، پدرش سند گذاشت و آزادش کرد. هرچه روزهای بیشتری گذشت، صدای امام به گوش‌های بیشتری رسید و طیبہ هم انقلاب‌های بیشتری در وجود آدم‌های اطرافش دید. یکی از آن روزها مربوط است به تشییع جنازه آیت‌الله غروی. از روز قبل برنامه ریخته بودند که مشروب‌فروشی توی مسیر را آتش بزنند. به ذهنش رسیده بود که ساتور بردارد تا با آن کرکره مغازه را پاره کند. آن روز ساتور به دست کسانی نشست که روزی خودشان میهمان مست مشروب‌فروشی بودند.

بعدتر انقلابی‌های بیشتری دید. دخترانی را دید که روزی دغدغه‌شان شرکت در مراسم جاویدشاه بود و حالا شده بودند معلمان و مبلغان مکتب امام خمینی (ره). زنانی را دید که بعد از آشنایی مردهایشان با امام به تحصیل روی آورده بودند در حالی که قبل‌تر منع می‌شدند. و تمام این‌ها را از برکات اندیشه و مثنی امام خمینی (ره) می‌دانست. طیبہ سادات سجادی انقلاب اسلامی را مدرسه‌ای می‌نامد که انسان مسلمان امیدوار و سختکوش پرورش می‌دهد. و این پروراندن بسیار پرفرازونشیب خواهد بود.

شهین فاتح‌نیا، معلم دبستان

شهین سال ۱۳۳۵ در اهواز به دنیا آمد و بزرگ شد. او از تبعیض‌های دوران تحصیلش گفت. از روزهایی

داشت که به سمت اعتیاد رفته بودند و بعد از آشنایی با تفکرات امام متحول شده بودند. هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم آنها تغییر کنند، ولی کردند. مثل شهید جواد آردانی. او کارگری ساده در قصابی بود. تا قبل از اینکه خبر شهادتش به دست گارد شاهنشاهی را بیاورند هیچ‌کس فکر نمی‌کرد او روزی به این مسیر پا بگذارد. اما این تحول فقط محصور به مردان نماند. طوبی آن‌روزها مثل اکثر دختران مدرسه حجاب نداشت تا اینکه با دو دختری که تنها محببه‌های مدرسه بودند آشنا شد. بعد از مدتی تحت تأثیر رفتار و مبانی فکری‌شان قرار گرفت. مطالعه اصولی را در پی گرفت و بعد هم تصمیم گرفت که روسری بر سر بگذارد. بعدها از جانب مدیر مدرسه تمسخر و کنایه‌های بسیار شنید اما پا پس نکشید. از همان ایام به همراه دوستانش در تظاهرات شرکت کرد. طوبی از دیگرانی هم گفت. تعدادی از هم‌کلاسی‌هایش به دلیل تبلیغات مجاهدین خلق و بیکاری‌ها دست به اقدامات خطرناک زده و به زندان افتاده بودند. آنها از طریق کلاس‌های عقیدتی و ایدئولوژیک زندان با مبانی درست اسلامی و خط فکری امام آشنا شده بودند. او از برکات انقلاب امام برای زنان گفت. از راه‌اندازی نهضت سوادآموزی، از تعدیل نگاه خانواده‌های متعصب، از ایجاد فرصت‌های امن تحصیلی و شغلی در سطح جامعه و...

او گفت عاشق انقلاب است و چندباری که وصیت‌نامه امام را خوانده متوجه شده که اگر حواسمان نباشد مقصر بسیاری از اتفاقات ناخوشایند کشور خواهیم شد چرا که امام بارها گوشزد کرده نگذارید انقلاب دست ناهلان بیفتد.

که در مدرسه حجاب نداشت و بیرون از آن به علت تعصب پدر چادر سر می‌کرد. از اینکه برای عکاسی روسری‌اش را درمی‌آورد و بی‌حجاب عکس می‌انداخت چون هیچ‌وقت نفهمیده بود چرا باید حجاب داشته باشد درحالی‌که زنان در تلویزیون، مدرسه و جامعه بی‌حجاب بودند. در زمانه اوزن‌های بی‌حجاب ارزش بیشتری داشتند و هرکه حجاب داشت از توهین آدم‌ها در امان نبود. در جامعه آن سال‌ها زنی احترام دریافت می‌کرد و عزیز شمرده می‌شد که دامن کوتاه بپوشد. خانم فاتح‌نیا با همان عقاید و سؤال‌ها بزرگ شد و به مردی بله‌ازدواج گفت که مقلد امام خمینی (ره) بود. جوانی تحصیلکرده، مذهبی و با اختلاف دوازده سال سن. به تدریج درباره مطالعات و فعالیت‌های همسرش کنجکاو شد و زنجیره‌ای از پرسش‌ها در ذهنش شکل گرفت. هر بار سؤال پرسیده بود جواب‌های پخته و سراسر آرامش همسرش او را جذب کرده بود. چیزی نگذشت که علاقه‌مند و مشغول به تحقیق درباره امام و انقلاب شد. سرانجام با انتخاب و اعتقاد خودش حجاب گذاشت و فصل جدیدی از زندگی را آغاز کرد. انگار که تازه خود حقیقی‌اش را شناخته باشد. او بعد از آشنایی با امام آرمان خود را یافت و با خودش عهد بست که با جان و دل برای کشورش قدم بردارد. معلمی فرزندان شهیدارسانتش شد و آنقدر دلسوزانه خدمت کرد که در طول ۲۶ سال تدریس از سه وزیر جایزه بهترین معلم را دریافت کرد. او از روزهایی گفت که زنان با ورود و حمایت امام خمینی در چشم مردان خود محترم تر شده بودند و زن‌ها هم خودشان را باور کرده بودند. خانم شهین فاتح‌نیا گفت: «ما زن‌ها با انقلاب حذف نشدیم بلکه تازه جرأت حرف زدن پیدا کردیم. چرا که ما با امام آموختیم زن می‌تواند آرمان داشته باشد و قدم‌های بزرگی برای کشورش بردارد.» او معتقد است درد این روزهای انقلاب اسلامی کمبود نیروی مخلص است. نیروهایی از جنس افرادی که انقلاب کردند و عاشقانه و فداکارانه قدم برداشتند.

طوبی بیاتانی، معلم مدرسه شهدای مؤتلفه

طوبی زاده سال ۱۳۴۲ در تهران است. او از روزهای پانزده‌سالگی‌اش در تهران گفت. از دخترانی با دامن‌های کوتاه، از مردان مست‌و‌عریبه‌کشی که هیچ‌گاه خیال نمی‌کرده به صف دفاع از امام و انقلاب پیوندند. او از امام گفت که آمد و زندگی دوباره‌ای به مردگان داد: «خوب یادم است بردارم دوستانی

مریم غیوران، خانه‌دار
خانم غیوران سال ۱۳۴۴ در تهران به دنیا آمد. پدر و مادرش هر دو فعالیت سیاسی داشتند و توسط ساواک به زندان افتادند. پدرش حبس ابد خورد و مادر هم محکوم به ۱۵ سال زندان شد. مریم آن روزها هیچ امیدی به آینده نداشت و دنیا را تیره و تاریک می‌دید تا اینکه امام به ایران برگشت. با ورود ایشان پدر و مادرش آزاد شدند و او تازه متوجه عظمت اقدام امام خمینی (ره) شد. کم‌کم زنانی را دید که آگاهانه حجاب را انتخاب کردند و با گفتار امام متوجه کرامت و بزرگی وجودشان شدند. زن‌ها تازه فهمیده بودند که اسلام واقعی آن‌ها را عزیز و بزرگ می‌بیند. مریم می‌گوید بعد از ورود امام زن‌ها جایگاه واقعی خود را یافتند. آن نگاه ابزاری‌ای که قبل از انقلاب وجود داشت به حاشیه رفته بود. زن‌ها شنیده بودند که مرد از دامن زن به معراج می‌رود و با همین جمله انگار نقش تازه‌ای یافته بودند. آن زنی که دیروز باید با جسمش دلربایی می‌کرد تا دیده شود حالا بزرگ شده بود و داشت نقش‌آفرینی اجتماعی می‌کرد. زن‌های انقلاب اسلامی حامیان مقتدر انقلاب بودند. چه خانه‌ها که تبدیل به پایگاه درمانی و خدماتی نشد. چه فرزندان که با دست‌ان هم‌ان زنان سرباز نشدند و برای مرزبوم‌شان از جان خود نگذشتند.

مریم غیوران انقلاب را مانند یک کشتی می‌بیند که هرکس به آن پناه ببرد در امان است و هرکس از آن جدا بماند در خطر خواهد بود. اما برای اینکه پناهندگان این کشتی بیشتر شود باید امام را خوب و دقیق معرفی کرد. اینکه وصیت‌نامه امام را تبدیل به درسی دو واحدی کنیم تا دانشجویان بخوانند، ظلم به امام و انقلاب است. ما باید ناجی این کشتی را به جوانان مان معرفی کنیم، قبل از اینکه خیلی دیر شود و دگرگونی‌های غیرقابل جبرانی پدید آید.

